

**گفت‌وگو با سیلویا فدریچی**، فیلسوف ایتالیایی

# بحران بازتولید و پیدایش پرولتاریای «قانون شکن» جدید

**ترجمه: فرید دبیرمقدم**



در مصاحبه زیر سیلویا فدریچی، فیلسوف فمینیست و فعال مدنی مارکسیست، از تغییراتی که کار بازتولیدی در ۴۰ سال اخیر و به‌خصوص پس از سیاست‌های ریاضتی ۲۰۰۹ از سرگذرانده می‌گوید. به گفته او، بحران بازتولید پیامدهای بسیاری دربر داشته: عدم امنیت کاری، رواج کار بی‌مزد، قطع‌شدن بودجه خدمات عمومی، امنیتی‌شدن زندگی، شکل‌های مختلف خشونت و غیره. او بر این باور است که برای رهایی از سلطه پول بر بازتولید باید از مواهب اشتراکی‌مان دفاع کنیم، از مواهبی چون آب، زمین و هوا که در انحصار هیچ‌سک نباید باشند.

**۴ دهه ۷۰ میلادی شما از اولین کسانی بودید که در مورد کار بی‌مزد صحبت کردید و نشان دادید چگونه فرایند انباشت در کارخانه‌ها از بدن زنان آغاز شد. چه تغییراتی در سال‌های بعد به وقوع پیوسته است؟**
کار مجانی به‌شدت افزایش یافته. آنچه در آن زمان از منظر خاص کار خانگی شاهدش بودیم، کل جامعه را فراگرفته است. درواقع اگر به تاریخ سرمایه‌داری نگاه کنیم، می‌توانیم ببینیم که از کار بی‌مزد به صورت گسترده استفاده می‌شده، اگر به برده‌داری، کار بازتولیدی، کار کشاورزی تحت شرایط شبه‌برده‌داری – مثلاً دهقانان و کارگران در آمریکا لاتین تحت استعمار – نظر کنیم، می‌توانیم ببینیم کار مزدی در قیاس با کار بی‌مزد واقعاً یک استثنا بوده. امروزه کار بی‌مزد هم به شکل سنتی و هم به اشکال جدید رو به افزایش است، چراکه امروزه کسی که بخواهد کار مزدی پیدا کند مجبور است دست‌کم مقداری کار بی‌مزد هم انجام دهد. در یونان عده‌ای از مردم به من گفتند این روزها لازم است شش یا هفت ماه مجانی کار کنی یا این امید که بتوانی کاری با دستمزد پیدا کنی، و این در زمینه‌های متفاوت بسیاری صدق می‌کند؛ شما را مجانی استخدام می‌کنند، شش یا هفت ماه کار می‌کنید و بعد دوباره خانه‌نشین می‌شوید. کار بی‌مزد اجباری حتی شلیع‌تر است. دانشگاه‌ها اولین جایی‌اند که از این نوع کار بهره‌برداری می‌کنند. در دانشگاه ایده کارآموزی مرکزیت یافته است. کارآموزی را به نحوی نشان می‌دهند که انگار به نفع دانش‌جویان است، اما آنها عملاً از اولین سال‌های مولدبودن‌شان استمار می‌شوند. سن مولدبودن رو به کاهش گذاشته و از کار مجانی در دبیرستان‌ها هم بهره می‌گیرند. این روزها رسانه‌ها بسیار در مورد کارگران آزاد (gig workers) حرف می‌زنند. آزاد (gig) اصطلاحی است که از موسیقی‌جاز می‌آید و به معنای اجرای بداهه است، اما حالا از این اصطلاح برای دنیای کار استفاده می‌شود. یعنی خدمات فوری که مدل اوپر را به همه بخش‌های دیگر تسری می‌دهد و نشانگر این است که عدم امنیت کاری به بالاترین سطح خود رسیده. این نکته برای فمینیسم بسیار مهم است، به‌ویژه برای فمینیست‌هایی که فکر می‌کنند روزان به عرصه کار مزدی نوعی پیشرفت یا رهایی است. حال آنکه کار مزدی به‌مراتب بیشتر از دیگر اقسام کار به قالب کار رایگان یا بی‌دستمزد درآمدہ است.

**۴ چندی پیش شما یادآور شدید که مشخصه بحران فوردیسم تکرار «بحران بازتولید» و تضعیف تمامی خدمات عمومی است.** از این منظر، تعجب‌آور است که در چهل سال گذشته کاری بی‌مزد بدل به امری عادی شده است، درحالی‌که این نوع کار از طریق گفتمانی سرزنشگرنامرئی‌شده که گناه مشکلات اجتماعی کنونی را دقیقاً به گردن کسانی می‌اندازد که از آن لطمه می‌بینند. برای مثال، روایتی را می‌گویم که داغ «از ریز کار دررو» بر پیشانی افراد می‌زند (مثلاً افرادی که وارد کاری می‌شوند و فوراً آن را ترک می‌کنند، کسانی که ویزای موقت کار دارند) – این روزها خیلی در مورد این افراد صحبت می‌کنند – تا برچیده‌شدن دولت رفاه را در پشت لزوم انضباط برای این، به قول خودشان، انگل‌های جامعه پنهان کنند. همه این موارد حاکی از چه چیزی در مناسبات اجتماعی است؟

کار دنیا برعکس شده، از دهه ۷۰ میلادی رویکردی فوردی به سیاست‌های اجتماعی وجود داشته – البته این نوع سیاست‌ها به پیش از فوردیسم برمی‌گردند و مبتنی بودند بر سرمایه‌گذاری‌های دولتی به منظور بازتولید نیروی کار. این رویکرد که با نیو دیل به اوج خود رسید به دنبال ایجاد نیروی کاری مطیع‌تر و مولدتر بود. با پایان فوردیسم این تصور نیز به پایان رسید. از سرمایه‌گذاری دولتی رسیدیم به مالیه‌گرایی کار بازتولیدی؛ چیزی که زمانی دولت پولش را می‌داد حالا ما هزینه‌اش را تامین می‌کنیم. از لحظه‌ای که بارانه‌های دولتی قطع شد بازتولید بدل به لحظه انباشت شد. قطع کمک‌هزینه تحصیلی دانشجویان را واداشته تا بدهی‌های سنگینی را متقبل شوند، در نتیجه امروزه با جمعیت دانشجویانی مواجهیم که حتی پیش از ورود به بازار کار به شدت مقروض‌اند. همین اتفاق برای خدمات درمانی و مددکاری اجتماعی نیز رخ داد، به‌خصوص مددکاری برای سالمندان، پرستاری از کودکان و مهدکودک‌ها. ایالات متحده سردمدار این فرایند بود. کسانی که نیاز به خدمات پزشکی دارند باید مدام مبلغ ثابتی بپردازند و معدود مددکاران اجتماعی که باقیمانده‌اند مجبورند مدام بار کاری سنگین‌تری را تحمل کنند. در این سالها مدل تیلوری بر کار مددکاری اعمال شده است. بودجه خدمات عمومی قطع شده درحالی‌که خدمات عمومی «تیلوریزه» شده‌اند. بنابراین، امروزه کسانی که خدمات اجتماعی ارائه می‌دهند، مشتریان یا کاربران بسیار بیشتری از قبل دارند و درعین‌حال کار بی‌مزد نیز رو به افزایش است. این به‌حداقل‌رسیدن تسهیلات عمومی در کانون بحران بازتولیدی قرار دارد که از سر



می‌گذرانیم. قربانیان این بحران عظیم و ناگهانی اکثرآ زنان، کودکان و سالمندانند. وضعیت در خانه‌های سالمندان بحرانی است چون کمبود کارکنان با توسل مدام به فرایندهای پزشکی جبران می‌شود. برقراری در خانه‌های سالمندان بسیار شایع و مستمر است. اغلب به سالمندان آرام‌بخش می‌دهند تا در تخت بمانند. تضادفی نیست که میزان خودکشی در میان آنها به شدت افزایش یافته. استفاده از دارو برای کودکان در مدارس نیز عملی شایع است تا آنها را مجبور کنند مطیع و منضبط شوند. این تبعات بحران بازتولید محصول تغییر از تامین بودجه خدمات اجتماعی به مدل بازار است. این یعنی شما باید هزینه بازتولید را به گردن بگیرید و در بسیاری زمینه‌ها این امر پیامدهای مهلکی برای جمعیت دارد. شما به جنبه دیگری از بحران بازتولید نیز اشاره کردید، سرکوفت عمومی و علنی، همان اغلب اقترای عمومی که عده معدودی را که هنوز از یارانه دولتی بهره‌مندند متمهم به امتیازات خاص و حقه‌بازی می‌کند. این آدم‌بها را به صلابه می‌کشند و متمهم‌شان می‌کنند که مسبب کمبود بودجه‌اند چنانکه انگار اینان‌اند که اقتصاد را مختل می‌کنند. در ایتالیا اقترای عمومی به سطح شرم‌آوری رسید. به نظر، ما باید قویا این تصور را رد کنیم که اختلال مالی دولت به علت سوءاستفاده از کمک دولتی است؛ به عوض، مسئولیت مستقیمی متوجه دولت است که در بسیاری موارد پروتلیاریا را به بزهداری وامی‌دارد. ما را مجبور می‌کنند برای بقا بزهدار شویم چرا که جلوی امرار معاش و دسترسی قانونی به بازتولید را چنان سخت گرفته‌اند که دیگر برای بخش بزرگی از جمعیت امکان‌پذیر نیست بدون دست‌زدن به کارهای غیرقانونی به حیات خود ادامه دهند؛ بدون فروش مواد مخدر، بدون روسپی‌گری، بدون مستمری جعلی. از همین روست که ایالات متحده، سردمدار اِعمال نولیبرالیسم، سردمدار ایجاد جامعه‌ای زندانی هم هست، یعنی جامعه‌ای که نظام حکومت‌داری‌اش به نحوی است که بخش بزرگی از جمعیت منزوی است، چون این بخش درآمزا نیست، چون به چشم شورشی و ستیزه‌جوی بالقوه دیده می‌شود، چون به صورت تاریخی مورد تبعیض قرار گرفته و می‌تواند مدعی غرامت برای آنچه ارزش گرفته‌اند بشود. در نتیجه این بخش از جامعه از معدود مجراه‌ای قانونی که برای ادامه حیاتش باقیمانده محروم بوده و در دوری باطل و فاسدزدناتی است. مارکس تصریح کرده بود چگونه تکوین سرمایه‌داری منجر به پیدایش پرولتاریای «قانون‌شکن» می‌شود. می‌توانیم بگوییم پیدایش چنین پرولتاریایی امروزه پدیده‌ای جهانی است، پدیده‌ای که به صورت نظام‌مند ادامه دارد. به روشنی می‌توانیم این را در مورد مهاجران ببینیم. بیش از پیش لازم است برای زنده‌ماندن دست به کارهای غیرقانونی زد و این به نوبه خود به دولت امکان می‌دهد تا رفتار خشونت‌آمیزی با نیروی کار در پیش بگیرد.

<div><div><span><span> </span></span></div><span> </span></div>
<p><b>دانشگاه‌ها اولین جایی‌اند که از کار مجانی بهره‌برداری می‌کنند. در دانشگاه ایده کارآموزی مرکزیت یافته است.</b></p> <p><b>کارآموزی را به نحوی نشان می‌دهند که انگار به نفع دانشجویان است اما آنها عملاً از اولین سال‌های مولدبودن‌شان استمار می‌شوند.</b></p> <p><b>سن مولدبودن رو به کاهش گذاشته و از کار مجانی در دبیرستان‌ها هم بهره می‌گیرند</b></p>

**۴ اخیراً اطلاعاتی در مورد یونان می‌خواندم که نشان می‌داد برچیدن بودجه خدمات عمومی به‌طور مضاعف به ضرر زنان است.** اولاً، چون قطع بودجه خدمات اجتماعی اکثرآ زنانی را که مددکار اجتماعی بودند خانه‌نشین می‌کند و ثانیاً، چون این مسئله زنان را مجبور می‌کند دوباره همان نقش سنتی و بی‌مزد خود را در مراقبت و کمک در خانه ایفا کنند. همچنین گفته شده خشونت علیه زنان را باید پیامد خشونت اجتماعی ناشی از سیاست‌های ریاضتی دانست.

خشونت در سال‌های اخیر به شدت افزایش یافته. این خشونت جنگ دائم است، هر چند سال یکبار یک کشور را ویران می‌کنند. جهان هر روز بیشتر و بیشتر تبدیل به میدان جنگ و سیستمی زندانی می‌شود. خشونت سرمایه‌دارانه همچنان روبه‌رشد است. می‌توانید این خشونت را در احیای مجازات‌ها و نظمی‌کردن زندگی مشاهده کنید. امروز در ایالات متحده و آمریکای لاتین، پلیس به دست ارتش آموزش می‌بیند؛ ایالات متحده در سرتاسر جهان زندان ساخته؛ شرکت‌های بزرگ سربازان خصوصی خود را دارند و تعداد ماموران حراست مدام بیشتر می‌شود. مدل خشونت در حال شکل‌بخشیدن به جامعه و سوژگی از منظر سوژگی مردان است. این فرایندها طبق معمول بیش از همه بر زنان تأثیر می‌گذارد. اخیراً در همایشی در مورد زن‌کشی در کلمبیا شرکت کردم. در شهری بندری در منطقه بوئناونتورا که قتل‌عام‌های بسیاری در آن رخ می‌دهد. در آنجا می‌توانید بسیاری از عواملی را که به این خشونت می‌انجامند ببینید. بوئناونتورا شاید یکی از زیباترین مکان‌ها روی زمین باشد. شهری است مشرف به اقیانوس آرام در وسط جنگل استوایی معرکه‌ای که اخیراً به دلیل استخراج طلا آلوده شده است. آب و رودخانه‌هایی که جمعیت آنجا از آن برای گذران زندگی خود استفاده می‌کنند آلوده به جیوه شده. در نتیجه آنجا مدام شاهد درگیری است، چون سیاست‌های استخراج به استمار و بیورن‌راندن مردم محلی می‌جامد. خشونت در این محل‌ها، به خصوص خشونت علیه زنان، در جهت

## اندیشه

**ریویو**

## فلسفه علم در ایران

تحولات علمی که پس از قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی با ظهور دانشمندانی نظیر گالیله، نیوتن و کپلر آغاز شد و بعدتر در قرن بیستم با هاینرک و انیشتین ادامه پیدا کرد فهم انسان از جهان را به صورت بنیادینی تغییر داد. این تحول اگرچه در حیطه علم اتفاق افتاد اما تبعات فکری و فلسفی بسیاری نیز به همراه داشت و پای تحولات علمی در زیست‌شناسی، شیمی، فیزیک، کیهان‌شناسی و این اواخر ژنتیک به حیطه فلسفه هم باز شد و پرسش‌های فلسفی جدیدی ایجاد کرد که تا پیش از این وجود نداشت. اگر فلسفه علم را به معنای گسترده آن علم‌شناسی یعنی کوششی فکری برای شناخت چیستی و ویژگی‌ها و نقش علم و نسبتش با دیگر حوزه‌های معرفتی بدانیم، تاریخ آن را می‌توانیم به افلاطون و ارسطو برگردانیم اما فلسفه علم به معنای دقیق‌تر از میانه‌های سده نوزدهم تا نخستین سال‌های قرن بیستم شکل گرفت و امروز به عنوان فلسفه خاص به رشته‌ای فراگیر تبدیل شده که درباره مسائل اساسی و بنیادین «شناخت» بشری و بررسی چیستی و چگونگی علم بحث می‌کند و از لحاظ علم مورد بررسی خود به زیرشاخه‌های متعددی تقسیم می‌شود.

گروه‌های آموزشی فلسفه، مرکز اصلی شکل‌گیری و تدیس فلسفه علم در نهادهای جدید دانشگاهی بوده‌اند، اما توجه فیزیک‌دانان، ریاضی‌دانان، زیست‌شناسان و دانشمندان سایر حوزه‌ها نیز درجیا به این رشته جلب شد.

فلسفه علم عهده‌دار بررسی و شناخت مسائل و مباحث مربوط به علم است، بنابراین نمی‌توان در حوزه‌هایی مانند جهت‌گیری‌های پژوهشی، روش‌شناسی‌ها، انتخاب موضوع و سنجش اعتماد دستاوردهای پژوهشی از دستاوردهای فلسفه علم بی‌نیاز بود. در ایران هنوز فلسفه علم در حد درجی نیست و برای آن محدود می‌کند. نظامی‌شدن زندگی به این معناست که زنان بیش از پیش با مردانی روبه‌رو می‌شوند که کارشان اعمال خشونت است: سرباز، نگهبان زندان، مأمور حراست. این نظامی‌شدن بر سوژگی و روابط شخصی تأثیر می‌گذارد. فرانس قانون می‌نویسد آثانی که هر روز مشغول شکنجه‌اند نمی‌توانند وقتی به خانه برمی‌گردند بدل به شوهرانی خوب شوند، چون همچنان مشغولانگت را به شیوه‌ای که به آن عادت دارند حمل‌وفصل می‌کنند. امروزه، شاهد این امر در جامعه‌های هستیم که روز به روز جنگ‌محورتر می‌شود، جامعه‌ای که در آن استعمار مبتنی بر خشونت عریان است و این بیشتر و بیشتر بر رابطه میان مردان و زنان تأثیر می‌گذارد.

**۴ در دهه ۷۰ نشان شما دادید استمار چگونه در سوژگی و زندگی پنهان شده و چگونه به امری طبیعی و نامرئی تبدیل شده به نحوی که کار زنان حتی مسلم تلقی می‌شد. تبدیل این وجه نامرئی به مبارزه سیاسی برای تاکید بر شیوه‌ای که انباشت از طریق بدن و بردن انجام می‌گیرد اهمیت زیادی داشت. گاهی تصور می‌شود مسئله پوشاندن استمار در لافافه سوژگی دیگر روشن شده است – الان مندمرک کار مهاجران و کتاب «نژاد در کار، ظهور و چالش نژادپرستی در ایتالیا» از آنا کوریو و میگل ملینو است – اما خیلی وقت‌ها، برعکس، غامض‌تر شده است. به ایده انشود، «اقتصادی نظر دارم. از این مقوله همچنان به‌طور گسترده استفاده می‌کنند. درحالی‌که امروزه این «کارآفرینان نفس» در اصل افرادی‌اند بدون هیچ پشتوانه‌ای که تنها اقدام احتیاطی‌شان برای آینده وابسته است به آمادگی‌شان برای ساعت کاری بیشتر با مزد حتی کمتر. آیا این ایده انسان اقتصادی نوع دیگری از استمار نیست که در قالب رهایی عرضه می‌شود؟**
ایدئولوژی انسان اقتصادی، یا همان اختیار و خویش‌فرمایی (self-employment) کاملاً نولیبرال است. در واقع، استثنائی که خویش‌فرمایی عرضه می‌کند بسیار محدود است. هشت ساعت کار روزانه در کارخانه به همان میزان زندان است که وقتی نمی‌دانید در شش ماه آینده درآمدی برای امرار معاش خواهید داشت یا نه و بنابراین امکان برنامه‌ریزی ندارید. در واقع، زندگی در بی‌ثباتی مدام و اضطراب دائمی به خاطر عدم امنیت شغلی هیچ ربطی به رهایی ندارد. فرانکو بیفو براردی در یکی از کتاب‌هایش به این موضوع پرداخته. به گفته او عدم امنیت شغلی بر روابط شخصی تأثیرگذار است. شخصیت‌هایی را به وجود می‌آورد که مستعد فرصت‌طلبی‌اند و مجبورند برای بقا روابطی اجتماعی برقرار کنند. این را می‌توانیم در جنبش‌های اجتماعی نیز ببینیم. اگر زمانی جدایی روشنی میان شغل و سیاست وجود داشت – سیاست به عرصه کار وارد شد وقتی کار مورد بی‌توجهی قرار گرفت، اما شغل استفاده‌های سیاسی نداشت – حالا مرزها مشخص نیست و این امر پیامدهایی منفی به همراه دارد. زیرا اشکالی از فرصت‌طلبی را وارد سیاست می‌کند و به نظر این یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی است که امروزه با آن دست به گریبانیم.

**۴ باارسال وقتی در یونان بودید، مکان‌ها و خانه‌های خالی اشغال شده در آتن را تجارب مهمی خواندید در نجات شرایط بازتولید از کنترل و نظارت پولی. در سال‌های اخیر شاهد تجربه‌هایی بسیار غنی بوده‌ایم، مثلاً اشکال جمعی تصرف سوپرمارکت‌ها، کاهش اجاره‌بها و قیوض از سوی خود افراد، تلاش‌ها برای تصرف دوباره زمین‌ها، ایجاد خرجه‌سهای اقتصادی بدیل که قادرند از بازتولید به عنوان فرضی برای رهاساختن زندگی از چنگال استمار استفاده کنند. این سلطه پول را چگونه می‌توان منحل کرد؟**

از زیر سلطه پول بیش از همه می‌توان با دفاع از «مواهب اشتراکی»‌مان

و به‌دست‌گرفتن دوباره کنترل زمین، جنگل و آب فرار کرد. امروزه این یکی از

مهم‌ترین مبارزات در جهان است و به‌هیچ‌وجه تضادفی نیست که سرمایه‌داری

مناطق را به طور کامل ویران می‌کند تا اطمینان حاصل کند منابع معدنی‌شان

به دست کس دیگری نمی‌افتد.

**بررسی**

## در میانه نظریه و تجربه اخلاقی

ازجمله جنبه‌های اخلاق که آن را چنین جذاب می‌کند، ترکیب نظریه‌های ارزشمند اخلاقی و تجربه‌های عملی آدمی است. تجزیه و تحلیل اعمال آدمیان می‌تواند به‌وسیله معیارهای اخلاقی بسیار متنوعی صورت گیرد که به بسیاری از آنها حین انجام‌شان فکر نمی‌کنیم. با این‌حال، در همان زمان بسیار برایمان آشنایند. بنابراین هرچه بیشتر درباره اعمال‌مان بدانیم، بیشتر خودمان را می‌شناسیم. در این قاموس، اخلاق شیوه‌هایی از نگریستن به اعمال‌مان را نشان می‌دهد که هرگز آنها را مهم یا حتی مرتبط در نظر نمی‌گیریم. وقتی اعمال‌مان را بررسی می‌کنیم و می‌کوشیم آنها را درون چارچوب نظری گسترده‌تری جای دهیم، تمایزات ظریفی که اخلاق می‌تواند ایجاد کند بسیار روشنگر خواهد بود. این ظرافت‌ها لزوم کتاب‌هایی را ضروری می‌سازد که در محل تلاقی آثار نظری و تجربی درباب اخلاق است.ازجمله «فرهنگ اصطلاحات فلسفه اخلاق» که در آن شرح دقیقی از کار بسیاری از اندیشمندان و ایده‌های مهم وجود دارد. کتاب حاضر می‌کوشد نظریات و شخصیت‌های گوناگون را در زمینه اخلاق توضیح دهد. یقیناً کتاب‌هایی از این دست جایگزینی برای مطالعه متون اصلی نیستند و پروضح است که در این کتاب نیز همه متفکران یا نظریات مهم بحث نمی‌شوند، ولی با معرفی برخی از مهم‌ترین متفکران یا نظریات می‌تواند همراه مناسبی برای متون اصلی باشد. ازاین‌رو، کتاب حاضر را می‌توان راهنمای مفیدی برای مطالعه علم اخلاق دانست که خواننده را با دیدگاه‌های متنوعی که در این رشته وجود دارد آشنا می‌کند. لازم به ذکر است که این کتاب در مورد اندیشمندان غربی و فرمول‌بندی‌های آنان از مسائل اخلاقی است.

نظم مدخل‌های کتاب بر اساس حروف الفبا است و کتاب به شکل موضوعی یا تاریخی تنظیم نشده است. اغلب مدخل‌های کتاب هر یک موضوع نزاع‌های فلسفی‌اند. در همان نگاه اول روشن می‌شود که در کتاب مدخل‌هایی برای اندیشمندان، دیدگاه‌ها، بحث‌های کلیدی و تعداد اندکی از مسائل اخلاقی خاص وجود دارند. مداخل به‌گونه‌ای تنظیم شده‌اند که به نحو متقابل تقویت‌کننده هم باشند و در کتاب نیز از جاعات متقابل بسیاری وجود دارد. در بخش آخر هر مدخل نیز قسمتی وجود دارد تحت عنوان «برای مطالعه بیشتر» که کمک بسیاری به خوانندگان و محققان می‌کند. بدین‌ترتیب، امکان پیگیری موضوعات در سطوح مختلفی از تفصیل و دامنه و برقراری ارتباط‌هایی میان ابعاد متفاوت نظریه‌پردازی در مورد اخلاق (مثلاً فرااخلاق و روانشناسی اخلاق) فراهم می‌شود. کتاب حاضر راهنمایی برای مطالعه فلسفی اخلاق است و به جای آنکه مستقیماً به خود مسائل اخلاقی بپردازد، تا حد زیادی به این امر توجه دارد که چگونه به موضوعات اخلاقی می‌اندیشند.

تعداد کمی از مسائل اخلاقی در کتاب حاضر آمده‌اند، چون به طور خاص در طرح و تشریح دیدگاه و مباحث مهم فلسفی مناسب و کارآمدند. از این‌رو، مثلاً مدخل‌هایی برای «مجازات» و «کشتن از روی ترحم» وجود دارد ولی برای «صداقت» و «بخشندگی» چیزی ذکر نشده است. این دو مورد مطمئناً از اهمیت اخلاقی چشم‌گیری برخوردارند. با وجود این، دو مورد پیشین به دلیل آنکه می‌توان از آنها برای تبیین تمایزات نظری بنیادین استفاده کرد در این کتاب مطرح شده‌اند. در نظر نویسنده کتاب، آنها از «صداقت» و «بخشندگی» هم مناقشه‌برانگیزترند و این مناقشات باید با مسائل بنیادینی که برمی‌انگیزند مرتبط باشند.



همچنین در کتاب حاضر مدخل‌های بسیاری وجود دارند که به دیدگاه‌ها، تمایزات و مفاهیم فرااخلاقی مربوطند. در حقیقت طی قرن گذشته بسیاری از مهم‌تر آثار و برجسته‌ترین بحث‌های فلسفی در حوزه اخلاق، در زمینه فرااخلاق بوده‌اند یا حداقل شامل عناصر فرااخلاقی اساسی بوده‌اند. برای مثال، مباحثه چشم‌گیری بر سر این مسئله وجود دارد که «محمل» ارزش اخلاقی کجاست. آیا در وضع اموری است که اعمال سبب پیدایی آنها می‌شود یا یک ویژگی ذاتی هر عمل است، یا اینکه ارزش به نحو دیگری موجود است؟ در کتاب حاضر مدخل‌هایی درباره نتیجه‌گیری و بسیاری دیدگاه‌های دیگر در مورد محمل ارزش اخلاقی اختصاص داده شده‌اند. با وجود اینکه افزایش چشم‌گیری به توجه فلاسفه به موضوعات جنجالی در قرن اخیر وجود داشته، برخی از مسائل کلیدی فرااخلاقی همچنان در کانون دستور کار فیلسوفان باقی مانده‌اند. به‌علاوه، در کتاب حاضر مباحث و مدخل‌های فراوانی تحت عنوان «روان‌شناسی اخلاق» مطرح می‌شوند. این مباحث موضوعاتی مانند ماهیت و اهمیت اخلاقی خویشبختی، لذت، احترام به خوشتن و سستی اراده را دربر می‌گیرد. پژوهش‌هایی درباره حسرت، تسلط بر نفس، شرم، حب نفس و دوستی و… از جمله دیگر طرح‌های روانشناسی اخلاق‌اند. همچنین بحث درباره وحدت فضایل در حوزه روانشناسی اخلاق مطرح می‌شوند؛ یعنی بحث در این باب که آیا فاعل می‌تواند به طور کامل این یا آن فضیلت (مثلاً شجاعت) را داشته باشد بدون اینکه فضیلتی دیگر (مثل خرد عملی و عدالت) را هم داراست. دیدگاه‌ها و بحث‌هایی که با نفع شخصی و دگرخواهی یا نوع‌دوستی سروکار دارند هم موضوعاتی در روان‌شناسی اخلاقی‌اند. با بحث‌هایی درباره نقش احساس و عاطفه در دآوری اخلاقی و انگیزه اخلاقی نیز در حوزه روانشناسی اخلاقی و فرااخلاق قرار می‌گیرند. تمام این موارد در کتاب حاضر معرفی و بررسی می‌شوند. از سوی دیگر، چندین مدخل کتاب «فرهنگ اصطلاحات فلسفه اخلاق» به اموری مربوطند که شاید علم اخلاق در وهله نخست تاکید بر آنها نداشته باشد، یا این‌حال، از اهمیت درجه‌اول برخوردارند. این امر به دلیل اهمیتی که برای درک نظریه‌پردازی اخلاقی دارند، در سطحی فراتر از سطح شناختی مورد توجه‌اند. همین‌طور در این کتاب برای برخی عناوین که ممکن است به‌آسانی طبقه‌بندی نشوند اما یقیناً برای اندیشه اخلاقی مهم است بخت معطوف است به گستره‌هایی که در آن بر اعمال‌مان سیطره کامل نداریم و همچنین از میزان این عدم سیطره و شاید به همین دلیل بر ارزش‌های اخلاقی یا اهمیت امر اخلاقی اعمال‌مان کاملاً آگاه نیستیم. از دیگر پرسفصل‌های مهم کتاب نااخلاق‌گرایی است. بررسی نااخلاق‌گرایی می‌تواند به فهم اینکه چه نوع دغدغه یا فهمی باید در فاعلی اخلاقی وجود داشته باشد کمک کند.

درمجموع کتاب حاضر ضمن اینکه می‌کوشد به خواننده کمک کند تا پدیده‌ها و نظریات اخلاقی را بهتر درک کند، تلاشی ندارد تا مجموعه‌ای شسته‌رفته و فاقد پیچیدگی از واقعیت‌ها و تعاریف فراهم‌کند، که نحوی که این‌ها بنیادست کاملاً جور خواننده را در شناخت و فهم فلسفه اخلاق بکشد.